

هرکس زندگی زینب دختر علی علیه السلام را در وقایع قیام امام حسین علیه السلام، به ویژه پس از شهادت امام حسین علیه السلام بررسی کند، درمی یابد که رفتارها و گفتارها و اقدامات او نشان دهنده عظمت این شخصیت بزرگ است. از این رو، از سید احمد الحسن درباره مقام ایشان پرسیدم و ایشان علیه السلام فرمود: «زینب علیه السلام در سطح حسن و حسین علیه السلام قرار دارد.»

دکتر علاء السالم، روز حسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵۲ و ۳۵۳.

عُجب و خودشیفتگی؛ پرده ای بر عقل،
راهی به سوی سقوط

نقد و بررسی کلمات ناصر مکارم شیرازی
درباره شخص مصلوب | قسمت پنجم

اصحاب کهف آخر الزمان

حمله اعراب به ایران | قسمت سوم

راه حل در خانه شماسست | قسمت چهارم

خشم عادلانه



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پایه‌های اخلاقی

فهرست

۳.....حملهٔ اعراب به ایران | قسمت سوم

عُجب و خودشیفتگی؛ پرده‌ای بر عقل، راهی به سوی
۶.....سقوط

نقد و بررسی کلمات ناصر مکارم شیرازی دربارهٔ شخص
۱۱.....مصلوب | قسمت پنجم

۱۴.....اصحاب کهف آخرالزمان

۱۸.....راه‌حل در خانهٔ شماست | قسمت چهارم

۲۰.....خشم عادلانه



نشریه زمان ظهور

شماره ۲۱۰، جمعه ۱۷ مرداد ۱۴۰۴،
۱۵ صفر ۱۴۴۷، ۸ آگوست ۲۰۲۵
صاحب امتیاز: مؤسسهٔ وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از نشریه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله

حملة اعراب به ایران

ا قسمت سوم

در مقاله گذشته، کاوشی درباره شرایط همزمان حکومت ساسانیان و مسلمانان داشتیم و به چگونگی قتل خسرو پرویز و توطئه درباریان و شیرویه (قباد دوم)، پسر خسرو پرویز، علیه پادشاه اشاره کردیم. همچنین بیان شد که حضرت محمد ﷺ نیز از توطئه اطرافیانش در امان نبود و با آن که قدرت مسلمانان روز به روز افزایش می یافت، اما عده ای از صحابه بوی قدرت را استشمام کرده و نقشه های پلیدی در سر می پروراندند.

در این مقاله، قصد داریم به وقایعی بپردازیم که از سوی برخی از صحابه علیه حضرت محمد ﷺ انجام شد؛ و جالب آن که افراد توطئه گر، دقیقاً همان کسانی هستند که پس از رحلت پیامبر ﷺ، جنگ علیه ایرانیان را تدارک دیدند.

به قلم میعاد مسعودی

واقعۀ تبوک و کوه هرشا (هرشی) و افشا شدن صورت منافقان:

است. اما اقدام منافقان به همین مقدار محدود نشد؛ آنان در راه بازگشت از جنگ تبوک و در گردنه‌های کوه، با رم دادن شتر حضرت محمد ﷺ قصد ترور او را کردند؛ اما با آگاه شدن رسول خدا ﷺ و همراه کردن حذیفه و عمار در کنار خود، این ترور بی‌نتیجه ماند. منافقانی که صورت خود را پوشانده بودند، گریختند و در دل سپاه پنهان شدند ... رسول خدا ﷺ نام آنان را به حذیفه، و به نقلی دیگر، به عمار بیان کرد [۳] که تعدادشان ۱۲ الی ۱۵ نفر ذکر شده است. [۴]

ابن حزم اندلسی که از استوانه‌های علمی اهل سنت به شمار می‌رود، نام برخی از این افراد را آورده است. وی در کتاب المحلی می‌نویسد:

«ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، سعد بن ابی وقاص، قصد کشتن پیامبر ﷺ را داشتند و می‌خواستند آن حضرت را از گردنه‌ای در تبوک به پایین پرتاب کنند.» [۵]

این افراد، یک سال بعد، در راه بازگشت از غدیر خم و اعلام ولایت علی ﷺ پس از محمد ﷺ، در کوه هرشا، نقشه خود را تکرار کردند؛ اما باز هم ناکام ماندند. این نقشه، پس از پیمان منافقان که با نام صحیفه ملعونه اول شناخته می‌شود، برای انحراف مسیر اسلام و جلوگیری از جانشینی علی ﷺ انجام شد. تعداد این افراد، مجدداً ۱۴ نفر اعلام شده است. [۶]

غزوه تبوک، آخرین جنگی بود که حضرت محمد ﷺ شخصاً در آن حضور داشت و حدود سال ۹ هجری (۶۳۰ میلادی)، دو سال پیش از رحلت رسول خدا ﷺ و حمله به ایران، علیه روم شرقی تدارک دیده شد. نکته مهم این غزوه، نمایندگی حضرت علی ﷺ در مدینه به جای محمد ﷺ بود که برای منافقان سخت گران آمد و موجب اقدام آنان برای انحراف این حرکت نمادین رسول خدا ﷺ شد.

این که علی ۳۲ ساله در غیاب پیامبر خدا ﷺ، نماینده مهم‌ترین منطقه حکومت اسلام باشد، [۱] باعث شد برخی شایعه کنند که حضرت محمد ﷺ نسبت به علی بی‌مهر شده و با وی قهر کرده و به همین سبب او را به جنگ نبرده است... اما پاسخ رسول خدا ﷺ موجب رسوایی آنان شد و نتیجه‌ای معکوس از آنچه انتظار داشتند به همراه آورد. این پاسخ به «حدیث منزلت» شهرت یافته است:

«أَنْتَ مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» «تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی.» [۲]

با آن که پیامبر ﷺ بارها برخی صحابه را در غیاب خود در مدینه به عنوان نماینده معرفی فرموده بود، اما هرگز درباره هیچ‌یک، چنین تعبیری به کار نبرده است. این تعبیر نشان‌دهنده ولایت علی ﷺ در نبود رسول خدا ﷺ

صحیفه ملعونه، پیمانی علیه خلافت علی ﷺ:

براساس کتاب اسرار آل محمد ﷺ، نام هم‌پیمانان به شرح زیر است:

ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، عمرو عاص، طلحه، ابوعبیده جراح، عبدالرحمن بن عوف، سالم مولی ابی حذیفه، معاذ بن جبل، ابوموسی اشعری، مغیره بن شعبه، سعد بن ابی وقاص، اوس بن حدثان و بیست نفر دیگر. [۸]

اسامی بالا، جزو آغازگران و فرماندهان ارشد جنگ اعراب علیه ایران هستند که به آنها خواهیم پرداخت.

صحیفه ملعونه پیمانی است که اعضای آن عهد بستند نگذارند خلافت پس از رحلت حضرت محمد ﷺ به خاندان او برسد! نام این اشخاص را به خاطر بسپارید؛ زیرا این افراد اصلی‌ترین عاملان بازگشت اعراب به جاهلیت و کشورگشایی‌های وحشیانه و حمله به ایران هستند. در منابع، به دو صحیفه اشاره شده است: نخستین صحیفه پیش از واقعۀ غدیر و در جریان تلاش برای ترور حضرت محمد ﷺ در کوه هرشا نوشته شد. [۷] دومین صحیفه یا پیمان‌نامه، پس از ترور ناموفق در کوه هرشا و پس از رسیدن پیامبر ﷺ به مدینه تنظیم گردید.

سمی برای انحراف مسیر انسانیت:

پس از تلاش‌های ناموفق برای ترور پیامبر ﷺ، آنها تصمیم گرفتند از نزدیک‌ترین اشخاصی که در خانه او بودند، آخرین ضربه را وارد کنند!

چه کسی محمد ﷺ را مسموم کرد؟



به روایتی از عایشه، دختر ابوبکر، مراجعه می‌کنیم: محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود می‌نویسد: «عایشه گفته است که رسول خدا در مریضی خود (که در آن از دنیا رفتند) می‌فرمودند: تاکنون درد غذایی را که در خیبر خوردم احساس می‌کردم، و الآن زمانی است که احساس کردم شریان‌های قلبم از آن پاره شده است.» [۹]

اکنون به بررسی ادعای عایشه می‌پردازیم: او معترف است که رسول خدا ﷺ با سم به شهادت رسیده‌اند؛ اما آن را به واقعه‌ای مربوط می‌کند که سال‌ها از آن گذشته بود!

جنگ خیبر در اوایل سال هفتم هجری رخ داد؛ درحالی‌که رسول خدا ﷺ در سال یازدهم هجری به شهادت رسیدند (چهار سال بعد)، و ایشان تا پیش از روزهای پایانی زندگی، در غزوات با سلامتی کامل شرکت داشتند. همچنین، روایات بسیاری از منابع اهل سنت وجود دارد که پیامبر ﷺ آن غذای آغشته به سم را نخوردند. [۱۰]

بنابراین، فرضیه مسمومیت رسول خدا ﷺ در جنگ خیبر، فرضیه‌ای غیرمنطقی است. سؤال اینجاست: چرا عایشه سعی دارد مسمومیت را به شخص دیگری - آن هم با این فرض نزدیک به محال - نسبت دهد؟!

عایشه در جای دیگری گفته است:

«ما به رسول خدا در هنگام بیماری‌اش دارو دادیم، پس شروع کرد به اشاره کردن به ما که به من دارو ندهید. گفتیم: (مسئله‌ای نیست) هر بیماری از دارو متفر است.»

در بعضی روایات چنین آمده: «اهمیتی ندهید، کراهیت مریض از دواست.» اندکی بعد، پیامبر ﷺ فرمودند: «هرکس در خانه است، در برابر چشم من باید دارو بخورد، جز عمویم عباس که در کنار شما حضور نداشت.» [۱۱]

سریچی از دستور شخصی که از دیدگاه مسلمانان، بالاترین شخصیت و اخلاق و حکمت را دارد، طبیعی نیست!

البته خیانت همسران برخی پیامبران مانند نوح ﷺ و لوط ﷺ به‌طور واضح در قرآن بیان شده است [۱۲]، و این که این اتفاق در رابطه با محمد ﷺ تکرار شده باشد،

مسئله دور از انتظاری نبوده است؛ مخصوصاً اگر منفعتی مانند خلافت پدر عایشه (ابوبکر) به جای علی بن ابی‌طالب ﷺ در میان باشد ...

ابن جوزی آورده است:

«به او دوا خوراندند درحالی‌که بیهوش بود، و چون به هوش آمد، فرمود: «چه کسی با من چنین کرد؟» این کار زن‌هایی است که از آنجا آمده‌اند و با دست به‌سوی حبشه اشاره کرد، و در روایات صحیح آمده که عایشه و حفصه حبشی بودند.» [۱۳]

در مقاله آینده، به بررسی اوضاع متزلزل حکومت ساسانی در دورانی که توطئه برای قتل حضرت محمد ﷺ جریان داشت خواهیم پرداخت؛ همچنین چگونگی نیرنگ قدرت‌طلبانی را واکاوی می‌کنیم که برای غصب جایگاه جانشین برحق ایشان ﷺ دست به طرح‌ریزی و خیانت زدند. با ما همراه باشید.

منابع:

- [۱] بیهقی، تاریخ مسعودی، ص ۲۷۰-۲۷۱
- [۲] زهری، تاریخ زهری، ص ۱۱۱؛ ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۳؛ طبری، ج ۳، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
- [۳] یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت، ج ۲، ص ۶۸؛ واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۴۰۹؛ ج ۳، ص ۱۰۴۴.
- [۴] واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۰۴۴-۱۰۴۵؛ عمادالدین اسماعیل بن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۰.
- [۵] ابن حزم الاندلسی الظاهری، ابومحمد علی بن احمد بن سعید، المحلی، ج ۱۱، ص ۲۲۴.
- [۶] سلیم بن قیس هلالی، اسرار آل محمد ﷺ، ص ۲۳۲.
- [۷] سید بن طاووس، طرف من الأنباء والمناقب، نشر تاسوعا، ص ۵۶۴.
- [۸] سلیم بن قیس، اسرار آل محمد ﷺ، ج ۱، ص ۱۴۱۶؛ ج ۲، ص ۲۳۲.
- [۹] صحیح البخاری، ج ۶، ص ۹، ج ۴۴۲۸.
- [۱۰] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵؛ ابن حجر العسقلانی، شهاب‌الدین، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت - لبنان، دارالمعرفة للطباعة و النشر، چاپ دوم، ج ۷، ص ۳۸۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۶.
- [۱۱] سنن البخاری، ج ۷، ص ۱۷ و ج ۸، ص ۴۰؛ سنن مسلم، ج ۷، ص ۲۴ و ۱۹۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۸؛ بخاری گفته است: «این روایت را همچنین ابن ابی‌زناده از هشام از پدرش از عایشه روایت کرده است.» السیره النبویه ابن کثیر دمشقی، ج ۴، ص ۴۴۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۵.
- [۱۲] سورة تحریم، آیه ۱۰
- [۱۳] ابن جوزی، الطب النبوی، ج ۱، ص ۶۶.

عُجب و خودشیفتگی؛ پرده‌ای بر عقل، راهی به سوی سقوط

به قلم نوردخت مهدوی



این ویژگی نه تنها سقوط معنوی و فکری فرد را رقم می‌زند، بلکه باعث انزوای اجتماعی و از دست رفتن اعتبار او نیز می‌شود. تاریخ نشان داده است که بسیاری از افرادی که دچار عجب و خودبینی شده‌اند، در نهایت از اوج عزت به حضيض ذلت سقوط کرده‌اند. عقلانیت و رشد واقعی در فروتنی و پذیرش اشتباهات نهفته است، نه در خودبزرگ‌بینی و غرور. اگر انسان بخواهد از این دام خطرناک رهایی یابد، باید همواره خود را نیازمند رشد و هدایت بداند و با نگاهی نقادانه به خویشتن، در مسیر اصلاح و تکامل گام بردارد.

این دو صفت از خطرناک‌ترین بیماری‌های اخلاقی هستند که انسان را از مسیر حق منحرف کرده و به سقوط می‌کشانند. و از جمله عواملی هستند که موجب طغیان و گمراهی می‌شوند و در نهایت، فرد را از رحمت الهی محروم می‌سازند. در این مقاله، با بررسی داستان ابلیس و بلعم‌بن باعورا، نمونه‌های تاریخی این صفت را بررسی کرده و آثار و پیامدهای آن را تبیین خواهیم کرد.

عُجب و خودشیفتگی از آفات خطرناک روحی هستند که عقل را به اسارت می‌کشند و انسان را از درک حقیقت محروم می‌سازند. هرگاه انسان دچار عجب و خودشیفتگی شود، حقیقت را نه آن‌گونه که هست، بلکه آن‌گونه که دلخواه اوست می‌بیند. چنین فردی در میان تاریکی جهل، چراغی از غرور در دست دارد که به جای روشن کردن مسیر، او را به پرتگاه نزدیک‌تر می‌کند. درحالی‌که حکمت واقعی در پذیرش نقص‌ها و جست‌وجوی حقیقت نهفته است، خودشیفتگی و عجب، جز سراب دانایی، چیزی به همراه ندارد.

فردی که دچار عجب می‌شود، توانایی دیدن نقاط ضعف خود را از دست می‌دهد و به جای پیشرفت و اصلاح، در توهم برتری فرو می‌رود. این ویژگی باعث می‌شود که فرد نصیحت‌پذیر نباشد، اشتباهات خود را نبیند و از پذیرش حقیقت سرباز زند. درست همان‌طور که پرده‌ای ضخیم مانع از دیدن نور می‌شود، عُجب نیز پرده‌ای بر بصیرت و عقلانیت می‌افکند و فرد را در مسیر تصمیمات نادرست قرار می‌دهد.



از ابلیس تا بلعم بن باعورا: ابلیس، نخستین قربانی عجب

سید احمد الحسن نیز بیان می‌کند: «... هنگامی که ابلیس (لع) همراه با فرشتگان بر آدم گذر کرد، بر او آب دهان انداخت ...» [۴]

گویی ابلیس با خود می‌گفته: "این دیگه چیه خدا خلق کرده؟! چه مخلوق بدبخت و مفلوک! و همین مخلوق سببی شد برای امتحانش و او را از درگاه الهی با وجود هزاران سال عبادت و مجاهدت مطرود ساخت و از اوج عزت به حضيض ذلت و شقاوت کشاند.

ابلیس به دلیل احساس برتری بر آدم، از فرمان الهی سرباز زد و با این توجیه که "من از آتش آفریده شده‌ام و آدم از خاک"، خود را شایسته‌تر از او دانست:

(قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) [۲] ([ابلیس])
گفت: من از او بهترم! مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل).

امام باقر (ع) می‌فرماید: «خداوند آدم را آفرید. پس چهل سال صورتگری شده باقی ماند. ابلیس ملعون بر ایشان می‌گذشت و می‌گفت: برای چه کاری خلق شده‌ای؟» [۳]

ابلیس از جمله موجوداتی بود که سالیان طولانی به عبادت خداوند مشغول بود و در زمره مقربان قرار داشت. اما زمانی که فرمان الهی مبنی بر سجده بر آدم صادر شد، غرور و خودبینی او مانع از پذیرش این فرمان شد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) [۱] (و هنگامی که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس، که امتناع ورزید و تکبر کرد و از کافران شد).



بلعم بن باعورا، عالمی که سقوط کرد

الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ) [۸] (و خبر آن کس را برای آنان بخوان که آیات خود را به او دادیم، اما او از آنها جدا شد و شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد).

بلعم به جای این که از علم خود در راه حق استفاده کند، دچار خودشیفتگی شد و در نهایت، به جای پیروی از خداوند، در دام شیطان افتاد. قرآن در ادامه این ماجرا، او را به سگ هاری تشبیه می‌کند که همیشه زبانش بیرون است، نشانه‌ای از حرص و طمع: **(فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكْهُ يَلْهَثْ) [۹]**

این سرنوشت نشان می‌دهد که حتی دانش و عبادت نیز اگر با تواضع همراه نباشد، می‌تواند وسیله‌ای برای سقوط فرد شود.

عاری گشت). و روایت شده است که او زیر عرش را می‌دید. [۵] [۶] نکته قابل تأمل این که بلعم بن باعورا رسالت موسی (ع) را می‌دانست، ولی نسبت به آن کفر ورزید و شبهات را عذری برای بی‌گناهی خود دانست. [۷] بلعم از یاری حجت زمانش بازماند. او که می‌توانست در صف اول هدایتگران باشد، در دام غرور افتاد و به جای همراهی با حجت زمان خود، به دشمنی با او برخاست. چه سرنوشتی تلخ‌تر از این که انسان حق را بشناسد، اما به خاطر تکبر و خودشیفتگی، از آن روی بگرداند و در تاریکی سقوط کند؟ بلعم بن باعورا گمراه شد. قرآن در این باره می‌فرماید: **(وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ**

بلعم بن باعورا از دانشمندان و عابدان زمان خود بود که علم بسیاری داشت و حتی برخی تفاسیر اشاره دارند که او به اسم اعظم الهی نیز آگاهی داشته است. همان‌طور که سید احمد الحسن بیان می‌کند: «... ممکن است قسمتی از غیب اصغر برای برخی از طرف خداوند سبحان و متعال الهی کشف شود، همان‌طور که برای ابراهیم (ع) کشف شد ... و حتی برای کسی که سیرکننده راه الهی است، حتی اگر فرجام او انحراف باشد، مانند سامری: **(بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا) (سوره طه، آیه ۹۶) (من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند) و مانند بلعم بن باعورا (آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْ مِنْهَا) (سوره اعراف، آیه ۱۷۵) (آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم**

عُجب و خودشیفتگی، ریشه‌ای برای حسد و دشمنی



شدن دچار حسادت شد و در مسیر دشمنی با حق گام برداشت. قرآن کریم او را به سگی تشبیه کرده که همیشه در حال لاله زدن است، نمادی از حرص و حسادت که هیچ‌گاه فروکش نمی‌کند. این دو نمونه تاریخی نشان می‌دهند که عُجب، دروازه ورود به حسد و کینه‌ورزی است و انسان را به جای اصلاح خویش، به جنگیدن با حقیقت و دیگران سوق می‌دهد.

نمی‌توانست بپذیرد که کسی برتر از او باشد. در حقیقت، کسی که دچار عُجب است، تحمل برتری دیگران را ندارد و وقتی موقعیت خود را در خطر ببیند، حسادت در دلش شعله‌ور می‌شود. بلعم‌بن باعورا نیز سرنوشتی مشابه داشت. او که عالم بزرگی بود، به‌خاطر خودبینی، ایمان خود را از دست داد و وقتی حقیقت را در مقابل خود دید، به‌جای تسلیم

داستان ابلیس و بلعم‌بن باعورا نشان می‌دهد که عُجب و خودشیفتگی نه‌تنها فرد را از مسیر حق منحرف می‌کند، بلکه زمینه‌ساز حسد و دشمنی نیز می‌شود. ابلیس، که سال‌ها در زمرة مقربان بود، وقتی به برتری آدم اعتراف نکرد، گرفتار حسادت شد و تصمیم گرفت که تا ابد او و نسلش را گمراه کند. این حسادت از همان غرور و خودبرتربینی او سرچشمه گرفت، زیرا

عجب و خودشیفتگی انسان، نشانه ضعف عقل اوست



است، هرچند آنجا زندانی بزرگ‌تر است؛ و اگر دقت نظر داشته باشد، خود را در حصار و مرزهای جدیدی می‌بیند که او را از دیدن بعد از آن حصار منع می‌کنند، جایی که بزرگ‌تر و وسیع‌تر و چه‌بسا مهم‌تر باشد. در نتیجه، به جهل و وسعت نادانی خود شناخت بیشتری پیدا کرده، و اگر از این مکان جدید به وسعت‌تر از آن وارد شود و به همین منوال همین حالت بی‌نهایت استمرار پیدا کند - چون علم مطلق بی‌نهایت است - نتیجه این می‌شود که این‌گونه باقی خواهیم ماند: از مرزهایی خارج می‌شویم تا به مرزهای جدیدی وارد شویم، اگرچه وسیع‌تر باشند. [۱۱]

ما انسان‌ها موجوداتی هستیم با آگاهی محدود، که در تلاش برای شناخت خود و جهان پیرامونمان، گاهی به توهم صاحب معرفت و علم می‌افتیم. اما حقیقتی که

سفر و گاهی در کنار خانواده بودن می‌گذرد... و اگر گمان کند آنچه از این طریق کسب کرده منتهای علم است، قطعاً در ورطه سقوط و نابودی افتاده است. سید احمد الحسن چه زیبا این مسئله را تبیین می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

«عالم بامعرفت کسی است که متوجه است هر چقدر که شناخت و معرفتش بیشتر شود، بازهم در حصار و قید جهل و نادانی باقی است، بلکه با زیاد شدن معرفتش، وسیع‌تر از قبل می‌شود، چون هر اندازه از قیود جهل حرکت کند و وارد فضای علمی گسترده‌تری شود، می‌فهمد که الآن در قیود جهل وسیع‌تری قرار گرفته است. دقیقاً مثل کسی که از مکان تنگی به مکان بازتری وارد می‌شود، اگرچه در مکان جدید وسعت و زیبایی و راحتی یافته، ولی هنوز در زندان خویش

دکتر شیخ ناظم عقلی، یکی از نمایندگان رسمی سید احمد الحسن، در سخنرانی اخیر خود در ماه مبارک رمضان، به مسئله عُجب پرداخته و با ذکر حدیثی از اهل بیت (ع)، آن را آینه‌ای در پیشگاه مؤمن قرار دادند و گفتند:

"واجب است که ما این روایت را حفظ کنیم و فراموش نکنیم، همان‌طور که اسم خود را حفظیم: «إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ بُرْهَانُ نَقْصِهِ وَ عُتْوَانُ ضَعْفِ عَقْلِهِ» [شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۵۰۹] «عجب و خودشیفتگی انسان دلیلی بر نقص وی و نشانه ضعف عقل اوست»، به‌ویژه طلبه‌ها باید توجه کنند." [۱۰]

چرا به‌ویژه طلبه‌ها؟ طلبه همیشه به دنبال علم است و در راه علم مجاهدت می‌کند، شب‌بیداری خواهد داشت و سختی‌های بسیاری متحمل خواهد شد، از استراحت،

در نام‌گذاری آن به کمال نیز چشم‌پوشی [و تسامح] بزرگی شده است.» [۱۲]
و به گمانم تیر خلاص آنجا از چله کمان رها می‌شود که می‌گوید:

«ما از نادانی‌ای به نادانی کمتری در حال حرکتیم، و چیزی که آن را کمال نامیده‌ایم یا تصور می‌کنیم کمالی است که به آن دست یافته‌ایم یا برای به دست آوردن آن حرکت می‌کنیم، در حقیقت، چیزی جز کم کردن نادانی نیست.» [۱۳]

حال بازگردیم به روایتی که می‌گوید، «عجابه المرء بنفسه... دلیل علی ضعف عقله»، آیا انسان پر از محدودیت و نادانی از حقیقت، با وجود سختی و مجاهدت در راه علم، می‌تواند بر این گمان تکیه زند که او دانایی است که نیازمند هیچ راهنمایی نیست؟! انسان خردمند خود را در ورطه گمان باطل نمی‌اندازد، چرا که نتیجه‌ای جز هلاکت و سقوط در بر نخواهد داشت. سرنوشت ابلیس و بلعم‌بن باعورا این مسیر را برای همگان روشن ساخته است.

باید بدانیم این است که هرچه بیشتر به سوی کمال گام برمی‌داریم، در واقع شناخت ما از نادانی‌مان عمیق‌تر می‌شود. چرا که محدودیت‌های ما در فهم و درک، همچون سایه‌ای دائمی بر ماست. ما در پی رسیدن به کمال هستیم، اما این کمال همیشه در دایره‌ای بسته از نقص‌ها قرار دارد و هر دستاورد علمی و معنوی که به دست می‌آوریم، همچنان آمیخته به کاستی‌ها و نواقص است. از همین رو، حتی در نام‌گذاری این دستاوردها به «کمال»، نوعی تسامح و چشم‌پوشی از واقعیت نهفته است. همان‌طور که سید احمد الحسن می‌فرماید:

«ما تنها موجوداتی متناهی هستیم که تصور و توهم می‌شود صاحب معرفت و علم شده است، درحالی‌که همیشه در حال کسب جهل است. و هرچه به سمت کمال حرکت کنیم و هر اندازه به سمت کمال گام برداریم، شناختمان به نادانی‌مان بیشتر می‌شود. ما محدود و مقید به نقص خود هستیم و نمی‌توانیم کمال مطلق را کسب کنیم، و در نتیجه، هر قدر کسب کمال داشته باشیم، باز هم کمالی محدود باقی می‌ماند که آمیخته با نقص است و در نتیجه کمال حقیقی نیست، بلکه حتی

رابطه خودشیفتگی با خودحکیم‌پنداری



خواهش نفس، بر خود ستم کردم... وای بر من، اگر مرا نیامرزی!»

این علی است ... همان که همتایی در مرتبه و جایگاهش یافت نمی‌شود، اما با این حال، نفس خویش را سرزنش می‌کند.

حال، اگر علی (ع) چنین نگران است، ما چه کنیم؟ اگر او با آن همه بزرگی و طهارت، از نفس خویش بیمناک است، پس حال ما چگونه خواهد بود؟

یکی از بزرگ‌ترین آفات جوامع، به‌ویژه جوامع مؤمن، این است که بسیاری خود را حکیم و صاحب‌نظر می‌پندارند. این توهم دانایی، انسان را به تحمیل اندیشه‌های خود بر دیگران سوق می‌دهد و اگر کسی با آن همراه نشود، طرد یا حتی مورد آزار قرار می‌گیرد. همین جهل مرکب، در طول تاریخ، نه تنها مردم را به رویارویی با حقایق و حجت‌های الهی کشانده، بلکه سبب شده که حتی به انبیا و اوصیایی که به آنان ایمان دارند، اعتراض و جسارت کنند. این جهل، دشمنی‌های نهفته را به سمتی هدایت می‌کند که پیامبر (ص) و یاران راستین او، همچون علی (ع)، سلمان، مقداد و ابوذر، قربانی آن شوند. [۱۶]

خودشیفتگی و خودحکیم‌پنداری دو روی یک سکه‌اند؛ هر دو ناشی از توهم برتری و بی‌نیازی از دیگران هستند. فرد خودشیفته، چنان در تصور کمال خود غرق می‌شود که دیگر جایی برای پذیرش نظر و اصلاح باقی نمی‌ماند. او خود را فراتر از نقد می‌داند و هرگونه دیدگاه مخالف را ناشی از نادانی دیگران می‌پندارد. این حالت، او را از شنیدن حقیقت باز می‌دارد و راه‌های یادگیری و رشد را به رویش می‌بندد. درحالی‌که خردمندان واقعی، حتی در اوج دانش، خود را محتاج آموختن می‌دانند، فرد خودحکیم‌پندار در دام توهم دانایی گرفتار شده و بدون آن‌که بداند، خود را به ورطه نادانی سوق می‌دهد.

سید احمد الحسن می‌گوید: «حق است و حق را می‌گوییم، ما باید به بالا چشم بدوزیم تا عجز خود را بشناسیم و ارتقا یابیم، نه این‌که به پایین‌تر از خود نظر بیندازیم تا به کمال خود فخر بفروشیم و هلاک شویم.» [۱۴]

و می‌بینیم امیرالمؤمنین علی (ع) خود را چنین خطاب می‌کند: «إِلَهِی قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنَّ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا» [۱۵] «معبودا، با گرایشم به

برخی از پیامدهای عجب و خودشیفتگی



۱. محرومیت از هدایت الهی: فردی که دچار عجب می‌شود، دیگر نیازی به هدایت احساس نمی‌کند و در نتیجه، از نور حقیقت محروم می‌ماند.
۲. انحراف از مسیر حق: همان‌گونه که ابلیس و بلعم از مسیر درست خارج شدند، انسان مغرور نیز دیر یا زود به بیراهه کشیده می‌شود.
۳. سقوط اخلاقی و اجتماعی: چنین فردی نه تنها در ارتباط با خدا، بلکه در میان مردم نیز جایگاه خود را از دست می‌دهد.

نتیجه‌گیری

عجب و خودشیفتگی، همان‌گونه که در سرگذشت ابلیس و بلعم‌بن باعورا مشاهده کردیم، می‌توانند بزرگ‌ترین سد در برابر توجه به حقیقت و هدایت باشند. این صفات نه تنها موجب گمراهی فرد می‌شوند، بلکه او را از اصلاح و پیشرفت نیز بازمی‌دارند. فردی که خود را بی‌نیاز از یادگیری و نقد بداند، در واقع در دام جهلی عمیق‌تر از آنچه تصور می‌کند، گرفتار شده است. راه نجات از این سقوط، در پذیرش نقص‌ها و تواضع در برابر حقیقت نهفته است. عقلانیت حقیقی در آن است که انسان، خود را همواره نیازمند هدایت بداند و با نگاه نقادانه به خویشتن، در مسیر رشد و تکامل گام بردارد. تواضع، نه تنها دریچه‌ای به سوی شناخت و بصیرت است، بلکه پل ارتباطی میان انسان و حقیقت خواهد بود. در مقابل، غرور و عجب، انسان را به انزوای فکری، اجتماعی و حتی معنوی می‌کشاند. آنچه ابلیس و بلعم‌بن باعورا را از اوج عزت به حضيض ذلت رساند، نه کمبود دانش، بلکه عدم تواضع در برابر حق و حجت خدا در زمان خود بود. بنابراین، باید همواره این حقیقت را به یاد داشته باشیم که انسان، هرچقدر هم که در علم و معرفت پیش رود، بازهم در مسیر شناختی بی‌پایان گام برمی‌دارد. تنها راه نجات از سقوط، پذیرش این واقعیت و تلاش برای رهایی از دام خودبینی است.

منابع:

- [۱] سورة بقره، آیه ۳۴
- [۲] سورة اعراف، آیه ۱۲
- [۳] تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۱.
- [۴] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، سؤال ۱۸۲.
- [۵] همان، ج ۲، سؤال ۴۵.
- [۶] ر.ک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸.
- [۷] ر.ک: سید احمد الحسن، نبوت خاتم، ص ۲۰.
- [۸] سورة اعراف، آیه ۱۷۵ و ۱۷۶
- [۹] سورة اعراف، آیه ۱۷۶
- [۱۰] دکتر شیخ ناظم عقیلی، سخنرانی ماه رمضان ۱۴۴۶ در گروه تلگرامی الدعوة المهدویه:



- [۱۱] سید احمد الحسن، پیام صفحه فیس‌بوک، ۶ جولای ۲۰۲۱.
- [۱۲] همان
- [۱۳] همان
- [۱۴] سید احمد الحسن، سفر حضرت موسی (ع) به مجمع‌البحرین، ص ۶۷.
- [۱۵] فرازی از مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین (ع)؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۷.
- [۱۶] ر.ک: دکتر شیخ ناظم عقیلی:



مشتی از خروار

انقد و بررسی کلمات ناصر مکارم شیرازی دربارهٔ شخص مصلوب

قسمت پنجم:

نکاتی دیگر در رد مصلوب شدن یهودای اسخریوطی

آیا ناصر مکارم شیرازی پذیرفته است که نجات دهندهٔ جهان، یهودای
اسخریوطی است؟

به قلم ارمیا خطیب



• پیش گفتار

پیش تر مشخص شد که ناصر مکارم شیرازی تلاش می کند از راه گمان و ارائهٔ مطالب نادرست، نشان دهد که یهودیان به اشتباه یهودای اسخریوطی را دستگیر کردند؛ البته این تلاش او مانند افتادنش در باتلاقی است که برای اثبات سخنش، هرچه دستوپا می زند، بیشتر فرو می رود و رسوایی علمی او بیشتر نمایان می شود. علاقه مندم در این قسمت، بیشتر وارد جزئیات شوم و دلایل دیگری را دربارهٔ این که فرد مصلوب، یهودای اسخریوطی خائن نیست، تقدیم کنم.

• نکتهٔ اول.

مریم (س) و یکی از شاگردان و حرف‌شنوی از یهودای اسخریوطی؟!

پای صلیب، دو شخص مهم دیگر حضور داشتند؛ یعنی مریم (س) و یکی دیگر از شاگردان عیسی؛ آنها حتی از مصلوب، حرف‌شنوی داشتند. [۱] و ما می‌دانیم که به مریم مقدس (س) وحی می‌شد و او مُحَدَّثه بود. [۲] اگر شخص مصلوب، شخصیتی الهی نبود، چرا باید مریم (س) پای صلیب بیاید و شاگرد عیسی، و همچنین مریم (س)، از مصلوب حرف‌شنوی داشته باشند؟! اگر براساس آنچه مکارم شیرازی آورد، یهودای اسخریوطی شباهت کاملی با عیسی (ع) داشت، [۳] پس چگونه ناصر مکارم شیرازی از خود سؤال نکرد که چرا مریم (س) و این شاگرد، دربارهٔ تقدس این شخص به صلیب کشیده شده شک نکردند و او را با یهودای اسخریوطی اشتباه نگرفتند؟! چرا این شاگرد، سخن مصلوب را می‌شنود و به دل خود شک راه نمی‌دهد که ممکن است در دستگیری، اشتباهی رخ داده باشد؟! 

• نکتهٔ دوم.

عقوبت شدید تسلیم‌کنندهٔ یهودای اسخریوطی؟!

اگر همان‌طور که مکارم شیرازی احتمال قوی داده است، فرد به صلیب کشیده شده یهودای اسخریوطی باشد، این ادعا - با نادیده گرفتن این حقیقت که تسلیم‌کنندهٔ مصلوب، یهودای اسخریوطی است - با سخن عیسی (ع) در تناقض خواهد بود؛ زیرا براساس سخن عیسی (ع) عقوبت شدیدی متوجه تسلیم‌کنندهٔ پسر انسان - که طبق سخن عیسی (ع) پس از تسلیم شدن مصلوب می‌شود - خواهد بود. [۴] ناصر مکارم شیرازی با این تناقض چه می‌کند؟! آیا می‌خواهد بگوید فردی که، به فرض محال، با یهودای اسخریوطی چنین کرده است، به خاطر این کار عقوبت خواهد شد؟! با چه منطقی؟! 

• نکتهٔ سوم.

یهودای اسخریوطی؛ منجی آخرالزمان؟!

همان‌طور که در انجیل و براساس سخن عیسی (ع) و پانوشت پیشین بیان شد، «پسر انسان» همان کسی است که به صلیب کشیده شد. نکتهٔ تأمل‌برانگیز اینجا است که در بخش دیگری از کتاب مقدس آمده یا بدان اشاره شده است که «پسر انسان» یا شبیه پسر انسان همان منجی آخرالزمان است. [۵] آیا ناصر مکارم شیرازی پذیرفته است که نجات‌دهندهٔ جهان، یهودای اسخریوطی است؟! 

• در پایان

تا اینجا نکات متعددی در ردّ احتمال قوی مطرح شده از سوی ناصر مکارم شیرازی ارائه شد؛ باور دارم آنچه در برابر استدلال‌های او بیان گردید، به روشنی نشان می‌دهد که شیوه علمی او تا چه اندازه بی‌پایه و تهی از هرگونه مدرک و دلیل معتبر است.

منابع:

مکتوب شده بود و باید اراده خدا انجام می‌گرفت. همچنین می‌خوانیم: «اینک به‌سوی اورشلیم می‌رویم و پسرانسان به رؤسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،* و او را به اُمت‌ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند؛ و در روز سوم خواهد برخاست.» متی ۱۸:۲۰-۱۹.

[۵] «زیرا همچنان‌که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسرانسان نیز چنین خواهد شد.» متی ۲۴:۲۷. «آنگاه علامت پسرانسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین، سینه‌زنی کنند و پسرانسان را بینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم می‌آید.» متی ۲۴:۳۰. «و دیدم که اینک ابری سفید پدید آمد و برابر، کسی مثل پسرانسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز هست.» مکاشفه ۱۴:۱۴. «و در رؤیای شب نگرستم و اینک مثل پسرانسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم‌الایام رسید و او را به حضور وی آوردند.» دانیال ۷:۱۳. | برای مطالعه توضیح درباره این آیات، به این کتاب‌ها مراجعه کنید: وصی و فرستاده امام مهدی علیه‌السلام در تورات، انجیل و قرآن، سید احمد الحسن، نسخه فارسی ص ۵۲ و ۵۳؛ احمد موعود، وعده‌گاه رسالت‌های آسمان و کشتی نجات برگزیدگان، دکتر علاء السالم، بخش ۵، «فرستاده موعود چگونه می‌آید؟» و بخش ۸، «احمد همان فردی است که برابر می‌آید. آیا واضح‌تر از این که آسمان، او را با ابرهایی از دود نوشته است!».

[۱] «و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند.* چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ای زن، اینک پسر تو.»* و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.» یوحنا ۱۹:۲۵-۲۷.

[۲] ر.ک: مجلسی، بحار الأنوار - ط مؤسسة الوفاء، ج ۱۴، ص ۲۰۶.

[۳] ناصر مکارم شیرازی: «آیا جای این احتمال نیست که دیگری (به احتمال قوی یهودای اسخریوطی که به مسیح (ع) خیانت کرد و نقش جاسوس را ایفا نمود و می‌گویند شباهت کاملی به مسیح (ع) داشت) به جای او دستگیر شده و چنان در وحشت و اضطراب فرورفته که حتی نتوانسته است از خود دفاع کند و سخنی بگوید؛ به خصوص این که در اناجیل می‌خوانیم "یهودای اسخریوطی" بعد از این واقعه دیگر دیده نشد و طبق گفته اناجیل انتحار کرد!» ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه - ط- دار الکتب الاسلامیه، ج ۴، ص ۲۰۲.

[۴] «هرآینه پسرانسان به همان‌طور که درباره او مکتوب است، رحلت می‌کند. لیکن وای بر آن کسی که پسرانسان به دست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی!» متی ۲۴:۲۶. همچنین از این سخن عیسی (ع) مشخص است که قضیه مصلوب شدن حقیقتی است که پیش از عیسی

اصحاب کُهِف آخرالزمان

به قلم آفاق مصطفوی

مقدمه



در تاریخ ادیان و متون مذهبی، داستان‌ها و شخصیت‌های مختلفی وجود دارند که هر یک به‌نوعی نمایانگر ارزش‌ها، ایمان، و مبارزه در برابر ظلم و فساد هستند. یکی از این داستان‌ها، داستان اصحاب کُهِف است که به‌عنوان نمادی از استقامت و ایمان در برابر طاغوت شناخته می‌شود. این جوانان مؤمن با توکل به خداوند، در مقابل حاکمیتِ ظالم و علمای گمراه ایستادگی کردند و به‌دنبالِ حقیقت و آزادی بودند. در این راستا، سؤال مهمی مطرح می‌شود: آیا ارتباطی میان اصحاب کُهِف و حضرت قائم علیه السلام وجود دارد؟ بررسی این ارتباط، نه‌تنها به درک عمیق‌تری از معانی موجود در متون دینی کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به ما نشان دهد که چگونه این شخصیت‌ها و داستان‌ها، در کنار یکدیگر به تبیین مفاهیم عدالت، ایمان، و مبارزه با ظلم پرداخته‌اند.

بنابراین، در زمان قیام حضرت قائم علیه السلام، اصحاب کهف به عنوان یاران او شناخته می شوند و با ظلم و استکبار مبارزه می کنند. همچنین، روایات موجود بر ارتباط داستان اصحاب کهف و قیام عاشورا تأکید دارند و نشان می دهند که اصحاب قائم علیه السلام نیز افرادی مشابه اصحاب کهف خواهند بود که در راستای تحقق عدالت و آزادی تلاش می کنند.

داستان اصحاب کهف در کلام یمانی آل محمد علیهم السلام

سید احمد الحسن می فرماید: «داستان اصحاب کهف در قرآن کریم، در سورة کهف بیان شده است. این جوانان، در برابر دو نوع طاغوت ایستادگی کردند:

۱. **حاکم ظالم:** حاکمی که خود را به عنوان خدا معرفی کرده و مردم را به عبادت خود دعوت می کرد.

۲. **علمای گمراه:** افرادی که دین را تحریف کرده و به جای خدا، خود را معبود قرار داده بودند.

این جوانان با کفر ورزیدن به طاغوت و پناه بردن به غار، نشان دادند که ایمان و توکل بر خداوند می تواند انسان را از خطرات نجات دهد. خداوند نیز در قرآن می فرماید: **(إِنَّهُمْ فَتِيَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى)** (ما داستان آنان [اصحاب کهف] را برای تو حکایت می کنیم. آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم) [۲]

ارتباط آن با مهدویت

اصحاب کهف نه تنها نمایانگر ایمان و استقامت در برابر ظلم هستند، بلکه در روایات اسلامی به عنوان یاران حضرت قائم علیه السلام نیز شناخته می شوند. طبق برخی روایات، این جوانان در زمان قیام قائم علیه السلام به عنوان یاران او ظاهر خواهند شد و انتقام خون امام حسین علیه السلام را خواهند گرفت. این نکته، نشان دهنده پیوند عمیق بین داستان اصحاب کهف و مهدویت است. در زمان ظهور قائم علیه السلام، نشانه هایی وجود دارد که می توان آنها را با داستان اصحاب کهف مرتبط دانست. به عنوان مثال، قدرت های ظالمی که بر روی زمین تسلط دارند - همانند قدرت های استکباری امروز - با یاری یاران امام زمان علیه السلام زیر پا گذاشته خواهند شد. این یاران، همچون اصحاب کهف، از قدرت الهی الهام می گیرند و با توکل بر خداوند، در برابر ظلم می ایستند.

ارتباط داستان اصحاب کهف با مهدویت و قیام حضرت قائم (ع)

داستان اصحاب کهف، به عنوان نمادی از ایمان و مقاومت در برابر ظلم و فساد شناخته می شود. این داستان، به روایت مردان مؤمنی اشاره دارد که در برابر طاغوت زمان خود ایستادگی کردند و به طرز شجاعانه ای از عبادت آنچه غیر از خدا بود، پرهیز کردند.

اصحاب کهف در آیات قرآن

(أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) (آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم از نشانه های شگفت انگیز ما بودند؟) **(إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا)** (آنگاه که جوانان به سوی غار پناه جستند و گفتند: پروردگارا، از جانب خود بر ما رحمتی عطا کن و برای ما کارمان را به سامان آور) **(فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا)** (پس در آن غار سالیانی چند، بر گوش هایشان پرده زدیم) **(ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا)** (آنگاه آنان را بیدار کردیم تا بدانیم کدام یک از آن دو گروه، مدت درنگشان را بهتر حساب کرده اند) **(نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى)** (ما خبرشان را به حق برای تو بازگو می کنیم؛ آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم). [۱]

در این مقاله، به بررسی ارتباط این داستان با امام مهدی علیه السلام پرداخته می شود. این متن به بررسی ارتباط بین اصحاب کهف و یاران قائم علیه السلام با استناد به کلام سید احمد الحسن یمانی، فرستاده امام مهدی علیه السلام می پردازد. اصحاب کهف، هفت جوان مؤمن بودند که در برابر طاغوت زمان خود ایستادگی کردند و به خداوند توکل نمودند. قرآن به هدایت این جوانان اشاره کرده و نشان می دهد که آنها به پروردگارشان ایمان آوردند.

ارتباطی بین اصحاب کهف و داستان موسی علیه السلام و عالم ربانی، و همچنین بین ذوالقرنین و حضرت قائم علیه السلام وجود دارد. اصحاب کهف از طاغوت زمان خود نافرمانی کردند و به خداوند ایمان آوردند. خداوند بر هدایت آنها افزود و آنها در زمان قیام قائم علیه السلام به عنوان یاران او حضور خواهند داشت و انتقام خون امام حسین علیه السلام را خواهند گرفت.

«هیچ نیرو و قدرتی وجود ندارد جز در خداوند». و شنیده شد که می‌گفت: «آیا قصهٔ اصحاب کهف و رقیم، واقعه‌ای عجیب است؟» و در روایت آمده است که زید بن ارقم گفت: «امرتو به خدا عجیب‌تر است، ای پسر رسول خدا!»

✓ سید احمد الحسن و پیام عمیق ایمان و جهاد

سید احمد الحسن، با کلامی حکیمانه و عمیق، از یارانش می‌خواهد که درک بهتری از مفهوم ایمان و جهاد در راه حق داشته باشند. او به آنان یادآوری می‌کند که باید همچون اصحاب کهف، از طاغوت‌های زمان خود دوری کنند و با توکل به خداوند، در برابر ظلم و ستم ایستادگی نمایند.

او به یارانش می‌آموزد که در زمان ظهور، باید همچون جوانان مؤمن و مخلصی که از حاکمان ظالم و علمای گمراه کناره‌گیری کردند، به دنبال حقیقت و نور الهی باشند. انتظار او این است که یارانش، قدرت و اقتدار را تنها در دستان خداوند ببینند و با ایمان راسخ، به قیام امام قائم علیه السلام بپیوندند.

در حقیقت، سید احمد الحسن بر آن است که یارانش همواره به یاد داشته باشند: هر جا ظلم و ستم سایه افکند، وظیفهٔ آنان است که با عزمی راسخ و دلی سرشار از محبت الهی، برای برپایی عدالت و ستاندن حق تلاش کنند. او از آنان می‌خواهد که به عنوان انصار امام زمان علیه السلام، با ایمان و شجاعتی استوار، در مسیر حق گام بردارند و همچون اصحاب کهف، در برابر طاغوت‌های روزگار، ایستادگی و پایداری پیشه کنند. و گویا این، زبان حال یمانی

سید محمدحسین طباطبایی همچنین به روایت‌های مختلف از صحابه و تابعین اشاره می‌کند که هر یک با دیدگاه‌ها و تفاسیر متفاوتی این داستان را نقل کرده‌اند. به همین دلیل، دستیابی به یک پاسخ جامع و قابل اعتماد دشوار است. [۳]

محمدحسین طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان، بعد از تحقیق در تفسیر علمای ادیان سه‌گانه به جواب متقن و درستی دست پیدا نکرده و به این موضوع اعتراف می‌کند. این نشان‌دهندهٔ چالش‌های موجود در فهم دقیق داستان اصحاب کهف و تنوع تفاسیر ظنی در خصوص آن است.

✓ سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام بر نریزه

سید احمد الحسن، یمانی آل محمد، بیان می‌دارد که شنیده شد سر امام حسین علیه السلام این آیه را می‌خواند:

«به این خاطر است که سر امام حسین (ع) این آیه را می‌خواند: **(لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) (قدرتی وجود ندارد جز در خداوند)**، چراکه انتقام خونس را نخواهد گرفت مگر آنان که مصداق این آیهٔ کریمه باشند.»

در روایتی آمده است که: وقتی سر امام حسین علیه السلام را از تنش جدا کردند، آن را بر درختی آویزان کردند و شنیده شد که آن سر به سخن درآمد و می‌گفت: **(سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)** (سورهٔ شعرا، آیهٔ ۲۲۷) **(آنان که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست)**. و نیز صدایش در دمشق شنیده شد که می‌گفت:

✓ بررسی داستان اصحاب کهف و تفسیر سید محمدحسین طباطبایی

در حالی که مشاهده می‌کنیم علما هیچ پاسخ و تفسیر دقیقی در این خصوص ارائه نداده‌اند، بررسی داستان اصحاب کهف و اختلافات موجود در روایات مربوط به آن می‌تواند به ماکمک کند تا بهتر به درک این موضوع بپردازیم. برای نمونه، خلاصه‌ای از تفسیر محمدحسین طباطبایی تقدیم حضور شما می‌شود.

سید محمدحسین طباطبایی در تفسیر آیات مربوط به اصحاب کهف، به بررسی داستان و اختلافات موجود در روایات مربوط به آن می‌پردازد. او به دو دلیل عمده برای این اختلافات اشاره می‌کند:

۱. تعصب اهل کتاب:

داستان اصحاب کهف از جمله موضوعاتی است که اهل کتاب به آن اهمیت زیادی می‌دهند. این موضوع باعث شده است که روایت‌های مختلفی از آن وجود داشته باشد. قریش نیز این داستان را از اهل کتاب شنیده بودند و برای آزمودن پیامبر صلی الله علیه و آله، آن را مطرح کردند تا ببینند آیا او توانایی پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها را دارد یا نه.

۲. روش بیان قرآن:

قرآن کریم به بیان نکات برجسته و مهم داستان‌ها اکتفا می‌کند و به جزئیات نمی‌پردازد. هدف قرآن هدایت انسان‌هاست، نه تاریخ‌نگاری. از این رو، ممکن است برخی جزئیات در روایت‌های مختلف وجود نداشته باشد.

این پژوهش همچنین به بررسی پیوند نمادین میان سخن گفتن سر امام حسین (ع) و آیات مربوط به اصحاب کهف می‌پردازد که نشان‌دهنده عمق ارتباط عاشورا و مهدویت است. در نهایت، اصحاب کهف، الگوی کاملی برای یاران آخرالزمانی امام زمان (ع) هستند که باید با همان ایمان و استقامت، در برابر نظام‌های طاغوتی معاصر بایستند.

منابع

- [۱] سورة کهف، آیه ۹ الی ۱۳
- [۲] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳، ص ۷۲.
- [۳] سید محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، گفتاری در چند فصل پیرامون اصحاب کهف و سرگذشت ایشان، ج ۱۳، بخش ۲۸ الی ۳۲.

یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که:

۱. قرآن کریم، اصحاب کهف را به‌عنوان جوانان مؤمنی معرفی می‌کند که با توکل بر خداوند (کهف، ۱۳) در برابر نظام سلطه ایستادند.

۲. روایات اسلامی، این گروه را به‌عنوان یاران حضرت قائم (ع) معرفی می‌کنند که در آخرالزمان به انتقام خون امام حسین (ع) خواهند پرداخت.

۳. تحلیل سید احمد الحسن نشان می‌دهد ارتباط معناداری میان اصحاب کهف، ذوالقرنین و امام مهدی (ع) وجود دارد.

۴. تفسیر سید محمدحسین طباطبایی در المیزان بر چالش‌های فهم این داستان، به‌دلیل اختلاف نظرات علما و تعصبات اهل کتاب، تأکید دارد.

آل محمد (ع) است که می‌گوید:

«ای یاران من! شما همچون ستارگانی در تاریکی شب هستید؛ با نور ایمان خود، ظلمت را بشکنید و در راه حق، همچون اصحاب کهف، در مسیر حق پیش بروید.»

با این وصف، سید احمد الحسن نه تنها اراده و عزم یارانش را تقویت می‌کند، بلکه آنها را به سمت یک هدف بزرگ و نورانی هدایت می‌نماید.

مبارزه با طاغوت‌های دوقلوی هر زمان

با استناد به منابع قرآنی، روایی و دیدگاه‌های سید احمد الحسن یمانی، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که اصحاب کهف، به‌عنوان الگوی مبارزه با طاغوت‌های دوقلوی «حاکم ظالم» و «علمای گمراه»، نماد پیشگامان نهضت امام زمان (ع) محسوب می‌شوند.

المنقذ، روایت‌های انتخاب‌شده

سلسله مقالات تربیت فرزند

راه‌حل در خانه شماست

| قسمت چهارم

به قلم لمی المؤمن

مقدمه

به چهارمین قسمت از سری مقالات «راه‌حل در خانه شماست» خوش آمدید. در این بخش، به بررسی تأثیر محیط خانواده بر سلامت روانی و رفتاری کودکان می‌پردازیم. خانواده مهم‌ترین منبع شکل‌گیری شخصیت کودک است؛ جایی که نیازهای عاطفی، تربیتی و اجتماعی او تأمین می‌شود و ارزش‌هایش پایه‌ریزی می‌گردد. اما چه اتفاقی می‌افتد اگر این محیط امن، به جای آرامش، منشأ اضطراب و ناآرامی شود؟ آیا اختلافات والدین، آینده فرزندان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ نشانه‌های هشداردهنده در رفتار کودکان کودکان معمولاً نگرانی‌های خود را به زبان نمی‌آورند؛ پس این ما هستیم که باید از رفتارشان تشخیص دهیم. چنانچه کودک شما دارای یکی یا چند مورد از رفتارهای زیر باشد:

گوشه‌گیری و سکوت غیرعادی؛
کاهش فعالیت و بی‌حرکی؛
ناخن جویدن، مکیدن انگشت یا پیچاندن موها؛
اضطراب و ترس‌های بی‌علت؛
مشکلات گوارشی یا کم‌اشتهایی؛
حواس‌پرتی و گیجی؛
زنگ خطر است که به صدا درآمده:
«مادر، پدر، حال من خوب نیست!»



دلیل بود که میان آن دو دوستی و مهربانی باشد. دوست داشتن و اطاعت، از حوا به آدم است و مهربانی از آدم به حواست. [۲]

همچنین، امام رضا (ع) در ذیل آیه ۳۴ سوره نساء، سرپرستی مردان بر زنان را این گونه بیان می کنند: «... بر مرد است که نیازهای زن را رفع کند و نفقه زن بر عهده مرد است ...»

(مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان زنان اند، به خاطر آن که خدا مردان را بر زنان برتری داده، و به خاطر آن که از اموالشان هزینه زندگی زنان را می پردازند). [۳]

پس محبت و رحمت از قوی به ضعیف، یعنی از جانب مرد به زن است، چون قوی نسبت به ضعیف، رحیم است. و دوستی به معنای محبت، اطاعت و احترام، از جانب زن به مرد است، زیرا مرد سرپرست اوست.

و از امام صادق (ع) نقل شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «گفتن مرد به همسرش که دوست دارم، هرگز از دل او بیرون نمی رود.» [۴]

نتیجه گیری: ساختن آینده ای روشن

هرچه محبت و رحمت میان مادر و پدر بیشتر شود و آرامش خانوادگی برقرار باشد، فرزندان از مشکلات روانی و رفتاری که در نخستین مراحل زندگی با آنها مواجه می شوند، بیشتر در امان خواهند بود. و در پایان، کودک، آینه والدین است. پس اگر می خواهیم فرزندان سالم و بانشاط داشته باشیم، باید از خودمان شروع کنیم.

امیدوارم توصیه های زیر برایتان مفید باشد:

۱. حتماً اختلافات را دور از چشم کودکان حل کنیم.
۲. در همه مراحل رشد، نیازهای عاطفی فرزندان را جدی بگیریم.

۳. همیشه فضای خانه را سرشار از محبت و امنیت نگه داریم.

خوانندگان عزیز، به پایان این قسمت رسیدیم. برای شما آرزوی عشق، آرامش و همبستگی داریم و از خداوند می خواهیم که فرزندان را از هر بدی و مشکلی حفظ کند؛ به امید روزی که هر خانواده، بهشت آرامش فرزندان باشد.

منابع:

- [۱] نهج البلاغه، نامه ۳۱.
- [۲] سید احمد الحسن، عقاید الاسلام و از تو درباره روح می پرسند، ص ۳۳۵.
- [۳] صدوق، علل الشرائع، ۲/ ۵۷۰.
- [۴] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰.

عصر مادی گرایی و بحران های خانوادگی

تحقیقات نشان می دهد که ۲۵٪ از کودکان ۵ تا ۱۹ ساله که از مشکلات روانی رنج می برند، در خانواده های نابسامان بزرگ شده اند (گاردین، بریتانیا). عوامل مخرب مانند:

- دعوای والدین در حضور کودک؛
 - طلاق یا جدایی عاطفی؛
 - بی اعتنایی به نیازهای عاطفی فرزند؛
 - فشارهای مالی و ناامنی اقتصادی
- همگی باعث می شوند کودک در دریایی از احساس تنهایی، ترس و بی پناهی غرق شود.

تأثیر اختلافات والدین بر روان فرزند

هیلاری جیکوب هندل، روان شناس مشهور، در مجله Psychology Today می نویسد: «کودکانی که شاهد اختلافات والدین هستند دچار استرس مزمن می شوند. این استرس می تواند به صورت افسردگی، پرخاشگری یا اختلالات یادگیری بروز کند.»

در مقابل، خانواده هایی که بر پایه محبت، احترام و تفاهم بنا شده اند، فرزندان با ثبات روانی بالا پرورش می دهند.

راه حل از نگاه اسلام: خانواده آرام، کودک سالم

اگر فیلسوفان تربیت مدرن، کودک را همچون «کاغذ سفید» می بینند، امام علی (ع) کودک را به زمین حاصلخیز تشبیه می کنند [۱]؛ و بدون شک، امام (ع) عمیق تر از آن فلاسفه سخن گفته است؛ زیرا کاغذ سفید، فاقد عناصر حیاتی است، درحالی که زمین، تمام عناصر حیاتی را در خود نهفته دارد. بنابراین، کودک از همان ابتدا استعدادهای ذاتی دارد و محیط خانواده است که این بذرها را به بار می نشاند.

اسلام به خانواده توجه خاصی دارد؛ خانواده ای که متشکل از مادر و پدر است و باید میان آنها محبت و رحمت برقرار باشد.

چنان که سید احمد الحسن در ذیل آیه ۲۱ سوره روم می فرماید: (و از نشانه های او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد؛ یقیناً در این نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند).

نفس حوا به طور مستقل، آن طور که نفس آدم (ع) آفریده شده بود، آفریده نشد، و این موضوع به این

فرازهایی از خطبه‌های نماز جمعه

خشم عادلانه

به این ترتیب، سید احمد الحسن علیه السلام این موضوع را روشن ساخته است و بیان می‌کند که دفاع فلسطینی‌ها از سرزمین و ناموس خود کاملاً مشروع است. ایشان این امر را دو سال پیش بیان کرده‌اند، نه امروز، بلکه دو سال قبل از این زمان. [۱] ایشان، سلام‌الله‌علیه، بیان کرده‌اند که چه کسی فرزندان ملت فلسطین را وادار کرد تا جان خود را برای دفاع از سرزمینشان فدا کنند.

اجازه بدهید متن بیانیه ایشان، سلام‌الله‌علیه، به تاریخ دوازدهم مه ۲۰۲۱ را برایتان بخوانم؛ جایی که ایشان مشروعیت دفاع ملت فلسطین از خود را این‌گونه در صفحه مبارکشان بیان کرده‌اند:

«آنچه در فلسطین اشغالی رخ می‌دهد، نتیجه طبیعی حالت یأس از حل مسئله‌ای است که ملت فلسطین به‌سوی آن سوق داده شده است. کسی دوست ندارد کشته شود، بجنگد، یا اسلحه به دست بگیرد و بیرون برود و خود را در معرض خطر قرار دهد، مگر این‌که به نقطه‌ای برسد که ناگزیر باشد.»

ایشان، سلام‌الله‌علیه، می‌فرمایند:

«در سال‌های اخیر، به‌ویژه شاهد فشار مداوم رژیم صهیونیستی بر ملت فلسطین و سلب باقی‌مانده سرزمینشان، حتی در قدس، بوده‌ایم. وقتی انسان می‌بیند سرزمینش که نتیجه زحمت پدران و اجدادش است، به‌زور از او گرفته می‌شود، مجبور می‌شود خانه‌اش را ترک کند؛ خانه‌ای که همه عمر خود را صرف آن کرده تا مکانی باشد که خانواده‌اش در آن حفظ شود؛ و نه تنها خانه‌اش را ترک کند، بلکه اشغالگر به‌زور آن را بگیرد و هیچ حقی در آن نداشته باشد.»

مسئله سخت است، زیرا انسان مجبور است حق خود را از افرادی بگیرد که هیچ استحقاقی در آن ندارند.

در بخش دیگری از بیانیه، ایشان، سلام‌الله‌علیه، به حمایت بی‌قید و شرط دولت آمریکا از اسرائیل اشاره می‌کنند. حمایتی از یک اشغالگر و غاصب، که در مقابل چشمان مردم، سرزمینشان را غصب می‌کند. این موضوع برای ملت فلسطین بسیار دشوار است، به‌ویژه پس از آن‌که ترامپ سفارت آمریکا را به قدس منتقل کرد. فقط غصب سرزمینشان؟ خیر، بلکه ایجاد سفارت برای غاصب و حامیان او.

ایشان، سلام‌الله‌علیه، در ادامه به عادی‌سازی روابط برخی از دولت‌های عربی با اسرائیل اشاره می‌کنند؛ به این معنا که برخی کشورهای عربی اسلامی به‌جای اعلام موضع

قاطع علیه اشغالگری و حمایت از فلسطینیان، به عادی سازی روابط با اسرائیل می پردازند. ما مسلمانان عرب، برخلاف آنها، آنچه را بر سر فلسطین می آید نمی پذیریم. رابطه دوستی دولت های اسلامی عرب با اسرائیل چه معنایی دارد؟ معنایش این است که کاری که صهیونیست ها انجام می دهند، توسط مسلمانان عرب، پذیرفته شده است. [این] یعنی به کاری که آنها انجام می دهند، راضی هستیم. رابطه من با شما محکم است، یعنی کاری که شما انجام می دهید درست است و کاری که مردم فلسطین انجام می دهند اشتباه است.

ببینیم مردم فلسطین تحت چه فشاری هستند و اکنون چه اتفاقی می افتد. ایشان، سلام الله علیه، ادامه می دهند که این عادی سازی، بدون هیچ شرطی انجام می شود و در ازای آن، از فشار بر ملت فلسطین کاسته نمی شود. در نتیجه، ایشان، سلام الله علیه، می فرمایند:

«ملت فلسطین به بن بست رسیده است. وقتی انسان در چنین شرایطی قرار می گیرد، سرزمینش را از او می گیرند، به ناموسش تجاوز می شود، کودکان و سالخورده گانش کشته می شوند، بیمارستان ها و زیرساخت ها تخریب می شوند، آب و غذای شان قطع می شود، این انسان چه باید بکند؟ وقتی فرزندان از گرسنگی و تشنگی رنج می برند، وقتی ساختمان ها بر سر آنها فرو می ریزند و کودکانی که عزیزترین دارایی های او هستند، زیر آوار دفن می شوند، چه باید بکند؟» ایشان، سلام الله علیه، در پایان می فرمایند:

«بنابر این، ملت فلسطین به نقطه ای رسیده است که راهی جز مقاومت در برابر اشغالگری و دفاع از خود و سرزمینش ندارد.»

این همان جایی است که آنها به این نتیجه رسیدند. در مقابل، برخی از قدرت های بزرگ می گویند اسرائیل از خود دفاع می کند و مسئله آنها عادلانه است، اما برای فلسطینی ها این حق را قائل نیستند؛ در حالی که شما آنها را به این وضعیت سوق داده اید.

به این نتیجه رسیدید تنها کسی که از مظلوم حمایت می کند، کسی است که تحت سرپرستی خداوند متعال است؛ و خلیفه خدا تنها کسی است که می گوید: «قضیه فلسطین از نظر معیارهای انسانی و اخلاقی، کاملاً عادلانه است.» در اینجا، سخنان ایشان، سلام الله علیه، به پایان می رسد.



پی نوشت:

[۱] لازم به ذکر است که این بیانیه در سال ۲۰۲۱ از ایشان صادر شده است.

خطیب: شیخ احمد القطرانی

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستداران اهل بیت (علیهم السلام)!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،
سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.